

## رمانس و ضدرومانس

بازی کیت وینسلت و لئوناردو دی کاپریو در "جاده روئوشنری / مسیر تحول"

چاپ شده در : مجله رونا

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۸۷

این یادداشت به بهانه هم بازی شدن دوباره کیت وینسلت و لئوناردو دی کاپریو ده-یازده سال بعد از فیلم رومانیتیک مشهور "تایتانیک" (جیمز کامرون، ۱۹۹۷) در فیلم ضدرومانیتیک درخشان "جاده رولوشنری/ مسیر تحول" (سام مندز، ۲۰۰۸) نوشته شده است.

\*

\*

سرنوشت نقش‌هایی که دو بازیگر فیلم بسیار محبوب «تایتانیک» در فاصله‌ای ده ساله بار دیگر در برابر هم بازی کردند، تصویر بسیار غریبی از نگرش‌های مرتبط با روابط عاشقانه در سینمای این دوران به دست می‌دهد. آنها بار دیگر و در حالی که هر دو در این فاصله فیلم‌های بسیار مهمی از مارتین اسکورسیزی، میشل گوندری، استیون اسپیلبرگ، آلن پارکر، نورا افرون و دیگران را به کارنامه خود اضافه کردند و به پختگی یا به آستانه آن کیفیتی رسیدند که دوستم علی معلم «رعنایی» اش می‌نامد، دیگر هرگز به اتفاق در فیلمی حضور نیافتند تا امسال و فیلم «مسیر تحول/جاده رولوشنری» که اتفاقاً همسر کنونی وینسلت یعنی سام مندس سازنده‌اش است. اما فاصله‌ای به این کوتاهی، از رومانس شورانگیز «تایتانیک» که حتی با مرگ پسرک عاشق هم خدشه بر آن نمی‌رفت، هیچ به جا نگذاشته که هیچ، انبانی پر از مجادلات زناشویی سیاه و پرخاش‌گرانه نیز به جایش عرضه کرده‌است. هر چه در «تایتانیک» اندام ترکه‌ای جک/دی‌کاپریو در مقابل توپری ناشی از زندگی پرقویی رُز/وینسلت، برای رابطه عاشقانه ناگهانی پرشور دیوانه‌وارشان تضاد مناسبی بود، در «مسیر تحول» هر دو هیأت باورپذیر زوجی را یافته‌اند که دیگر حتی اتکا به شیمی و ترکیب درست ظواهر یا یادآوری رومانس سریع و کوتاه و کم رنگ آغازگر فیلم نیز نمی‌تواند حرارتی به عواطف میان‌شان بیخشد.

وقتی به فهرست همکاری‌های زوج‌های توی فیلم‌های سینمایی - نه آنها که لزوماً در زندگی واقعی زوج بوده‌اند- نگاه می‌کنیم و وقتی به فیلم‌های معاصرمان هم از منظر «تاریخ سینما» می‌نگریم، دی‌کاپریو/وینسلت می‌توانند نشانگر سیر قابل تشخیصی از تفاوت در نقش‌پذیری بازیگران جوان و بازیگران آزموده و تجربه‌اندخته باشند. نزد خودم مطمئن‌ام که اگر آنها ملودرام تلخی چون «مسیر تحول» را ده سال پیش بازی کرده بودند، امسال حاضر به بازی در رومانس رویاپروزی چون «تایتانیک» نمی‌شدند. بحث بر سر بدی و خوبی فیلم‌ها در قیاس با یکدیگر نیست، که این اصلاً قیاسی مع‌الفارق است و دو فیلم جز همین هم‌بازی شدن تصادفی دو بازیگر، خصلت همانند دیگری ندارند که بخواهیم با هم مقایسه‌شان کنیم. مقصودم این است که آگاهی ضدرومانتیک ناشی از پختگی دو بازیگر در نقش‌آفرینی‌هایی که در «مسیر تحول» داشته‌اند، دل سپردن به آن رومانس خیال‌انگیز جک و رز فیلم جیمز کامرون را دشوار می‌کند. به تعبیر بهتر، این مسیری است که باید به همین ترتیب زمانی طی می‌شد: جوانی‌اش با شور آرمانی حتی دور از واقعیت «تایتانیک» سپری می‌شد و آستانه میانسالی‌اش با به بن‌بست رسیدن همه تلاش‌های زوج فرانک و ایپرل فیلم سام مندس برای بقا و ارتقای رابطه زناشویی. این ترتیبی است که تاریخ سینما ایفای نقش عوامل آن را به گونه‌ای تصادفی به دی‌کاپریو و وینسلت سال ۱۹۹۸ و ۲۰۰۸ نسپرده است.

در «تایتانیک» که بیش از هر فیلم دیگر سینمای نیم قرن اخیر در جهان دیده شده است، حضور دی‌کاپریو/وینسلت فراتر از بازی دو بازیگر جوان در یک اکشن رومانتیک بود. آنها و تصویرشان به تدریج به شمایل عاشقیت جوانان معاصر بدل شدند و شتاب جوانان امروزی برای این که برای خودشان به «جک» و «رز»ی بدل شوند و افسانه عاشقانه‌ای به جا بگذارند، حتی بدون شناخت درست از پیشینه تاریخی این نوع عشق‌های دختر پولدار و پیر فقیر در سینمای گذشته، به طور جدی مطرح بود؛ اما به طور مطایبه‌آمیزی نتیجه‌اش را تنها در شلوغی کارت فروشی‌ها و شمع فروشی‌ها در حوالی روز ولتاین نشان می‌داد! از این

رو، تقلیدهای خیالی جوانان از جک و رز به ویژه در ایران به اینجا رسید که بسیاری از هول برقراری رابطه‌ای چنان پرشور و رویاگون به سرعت به خود می‌قبولاندند که عشق زندگی‌شان را یافته‌اند و ازدواج می‌کردند؛ اما بعد تازه می‌کوشیدند طرف مقابل‌شان رز یا جک را بشناسند؛ و چه بسا می‌دیدند آن نیست که می‌خواستند یا می‌پنداشتند.

شاید این بحث در مطلبی که بناست به زوج درون‌فیلمی دی‌کاپریو/وینسلت بپردازد، بی‌ربط به نظر برسد. اما مقصودم این است که این دو بازیگر با همه محبوبیت‌شان، هرگز به طور مجرد و یک به یک الگوی جوانان زمانه خودشان نشدند. بلکه در عوض، شیفتگی نسبت به آنها و داستان اشک‌انگیز وصل و هجر ابدی‌شان در «تایتانیک»، خود را در هیأت عشاق راستین می‌دیدند و در زمانه روابط بی‌شور پیرامون، این وجه از آن فیلم و داستانش برایشان درگیرکننده بود. اشاره‌ام مشخصاً به تفاوت میان دورانی است که زوج‌های سینمایی و بازیگران و ستاره‌ها و ظواهرشان الگوی جوانان می‌شد با زمانه‌ای که خود عاشقیت، بی‌توجه به ماهیت رابطه و نوع شکل‌گیری‌اش، مطلوب سینما روها می‌شود.

درست به همین دلیل است که همکاری دوباره دی‌کاپریو/وینسلت در فیلم «مسیر تحول» عملاً هیچ رضایتی در میان هوادارن «تایتانیک» پدید نمی‌آورد و حتی در میان مردم، یک چندم شهرت نخستین همکاری دو بازیگر را نیافته است. چون بقایای آن رومانس در این فیلم و رابطه رو به ویرانی زوج اصلی‌اش نمانده و حتی فیلم به لحاظ تفکری که در قبال رابطه زناشویی دارد، مسیری کاملاً معکوس را می‌پیماید: در «تایتانیک» با مرگ جک، رابطه‌ای به جا نمی‌ماند اما عشق رز به او همچنان و تا پیری ادامه می‌یافت. در حالی که در «مسیر تحول»، اگر مرگ خودخواسته یا ناخواسته ایپرل نبود، امکان داشت بعد از انداختن بچه، رابطه باقی بماند و تداوم پیدا کند؛ بی آن که از عشق میان او و فرانک، نشانی و اثری باشد.

به مجموعه دلایلی که توضیح دادم، شیمی رابطه دی کاپریو/وینسلت روی پرده سینما بعد از فیلم درخشان اما تلخی چون «مسیر تحول»، دیگر جوابگوی علایق سینما روها نخواهد بود و به احتمال قریب به یقین، هرگز سر و صدای رسانه‌ای دوران «تایتانیک» را تکرار نخواهد کرد. طعنه‌آمیز است که سکانس خیانت زن به مرد در این فیلم درست در همان لوکیشن و موقعیتی روی می‌دهد که تنها صحنه مغالزه فیلم «تایتانیک» اتفاق می‌افتاد: توی یک ماشین! گویی این تغییر محل ثبت مهم‌ترین خاطره یک رومانس به محل اولین و آخرین خیانت یک زن، نقطه پایانی بر آن گرایش‌های رومانتیک نیز هست.